

## مساله زمان و مرگ در مکتب سوتودن

## بهره‌های از فلسفه کلاسیک ژاپن



مرزیه سلیمانی خورشید

همه جهان، یکی مرواریدر خشان است. (دوگن کیگن، قلب شوبوگنزو، ص ۸۹)

در ژاپن قرن ۱۳ میلادی، مکتب سوتودن توسط دوگن کیگن ابداع شد. او بزرگترین متفکر تاریخ فلسفه ژاپن است که آموزه یوجی را مطرح کرد. در این آموزه، یوجی به مفهوم «هستی-زمان» است و در حقیقت، هستی همان زمان است؛ و زمان هم، عین هستی است. در ذن بودایی

مهایانه، هر آموزه‌ای با راجع به «یوجی» فهم می‌شود. دوگن با توسل به آموزه «یوجی»، طبیعت، وجود، زمان، مرگ، تولد و همه چیز را تبیین کرد. این آموزه که برای فیلسوفان غربی بسیار جذاب است، با مفهوم «هستی و زمان» های دیگر مقایسه می‌شود و در این زمینه مقاله‌های بسیاری نوشته شده. گویا های دیگر با اندیشه‌های ژاپن و چین آشنایی داشته و همانند یونگ از چین تأثیر می‌پذیرد.

بر اساس نظریه یوجی، هیچ تقابری میان هستی و زمان در کار نیست. وجود و هستی با زمان، عین همدیگرند. بین هستی و زمان، نسبت این همانی برقرار است. موجودات در زمان زندگی نمی‌کنند زیرا و بلکه عین زمان هستند. ماهیت چیزها در کسوت زمان و مکان آشکار می‌شود. همه چیزها مکانمند و زمان‌مندند. فهم درست این آموزه، رهرو بودایی را به روشن‌شدگی می‌رساند. زیرا اساساً بدهی و نیروانگی چیزی جز درک صحیح آمد و شد زمان نیست و موجودات، با زمان رابطه وثیق و نسبت این همانستی دارند. در آموزه یوجی، درخت، زمان است. ببر، زمان است. بوداهایمانند، کوه‌ها، دریاها زمان هستند و زمان، رنگ‌هایی دارد. مطابق این نظریه، بودن، حاکی از مکان و شدن دال بر زمان است و این بودن و شدن در مکتب زروانی به شکل زمان کرانمند (=شدن) و زمان نا کرانمند (=بودن، نماد ثبات) جلوه می‌کند. دوگن می‌گفت شبی‌ت هر شیء، چیزی جز هستی-زمان نیست و هر واحد هستی زمان، ناپایدار و ناپاینده است، او برای تبیین این مسئله، اصطلاح «کیار یا کو» (=فرایند، جریان) را به کار گرفت.

دوگن کیگن در کتاب «قلب شوبوگنزو»، که به معنی «مخزن چشم دارمای راستین» است، فصلی مجزا و نسبتاً مفصل را به آموزه یوجی اختصاص داده است. یوجی یکی از نوشته‌های اصلی و محوری و البته مبثی دشوار در تعالیم دوگن است. او در این فصل و سرفصل، به مفهوم بسیار مجرد زمان می‌پردازد. و هستی را از زمان جدایی ناپذیر می‌داند. این، تفکر و تر اصلی دوگن است که در تمام آثار دیگر او نمود و بروز پیدا کرده است. در حقیقت، دوگن در یوجی، از دن دیالکتیک خود برای تأمل در شعب مختلف زمان استفاده کرده و مدعی می‌شود که زمان و هستی در لحظه حاضر «من» با یکدیگر تفاوتی ندارند. از این منظر، معنای زمان-هستی آن است که زمان، آن سان که هست، همان هستی است. و هستی به تمامی همان زمان است. می‌گوید بودا و تندیس بودا از آن روی که زمان است، تابش زربین و شکوهمند زمان را دارد و تو باید بیاموزی که این تابش شکوهمند را در ۱۲ ساعت یک شبانه روز خود شاهد باشی.

در متنی اصلی چینی، هستی-زمان، معنای آرتوکی یا «در یک زمان معین» یا «که

«رسیدن»، نائل شدن نیست. با این حال، «نرسیدن» نیز نیست و این، شیوه بودن هستی زمان است.

امانظر دوگن درباره پدیده مرگ را شاید بتوان در این عبارت یافت: «از آن که یکی بودا در تولد و مرگ است، تولد مرگی در میانه نیست. از آن که یکی بودا در تولد و مرگ نیست، تو فریفته تولد و مرگ نیستی.» در این جابجاری اول به راهایی از تولد و مرگ اشاره دارد و عبارت دوم، به همان راهایی، به شکل روشن تری اشاره کرد و معتقد است تولد و مرگ، مطلقاً تولد و مرگ است بی آنکه نسبتی با بودا یا هیچ چیز دیگر داشته باشد.

می‌گوید: در باب که تولد و مرگ خود نیرواناست. نه یکی را در مقام تولد و مرگ منفور بدار و نه دیگری را در منزلت نیروانا، عزیز. تنها از آن پس است که توانی از تولد و مرگ را گردی. سهواست پنداشتن که از زندگی به مرگ اندر می‌شوی. پایان، خود نامیراست. آنک که زندگی هستی، هیچ چیز ابداز زندگی جدا نیست. آنک که مرگ باشد، هیچ چیز ابداز مرگ جدا نیست. نه باید مشتاق هیچ یک باشی و نه بیزار از هیچ یک.

می‌گوید: تولد و مرگ اکنون تو، خود زندگی است. اگر در آن سکنی گزینی، چنگ در آنچه در نتیجه از دست می‌رود، زندگی است. اگر در آن سکنی گزینی، چنگ در انداخته به زندگی و مرگ، باز زندگی از تو مفقودتر می‌شود و آنچه می‌ماند، تنها نمود بیرونی آن است. زنهار مکوش این را با خرد خویش بسنجی و با واژگان شرح دهی.

از نظر دوگن، آموزه یوجی بر سه اصل استوار است: ۱- مراقبه این جا و اکنون ۲- دیگری من نیست و من دیگری نیستم. ۳- فقط نشستن که البته این‌ها در واقع اصول اولیه مکتب سوتودن نیز هستند. او می‌گفت تمام انسان‌ها بودا هستند و زیستن و مراقبه در اکنون، روند بیداری را تسریع می‌بخشد و در این تجربه، تنها خود فرد مسئول و مجری است. در مکتب سوتودن که دوگن مبدع آن بود، سوتو تمرکز خویش را بر آموزه ذاتین قرار می‌دهد و مفهوم زمان، در بستر مفهوم «یگانگی با طبیعت» آشکار می‌شود. در این جا فرد، قصد بازگشت به زمان و دنیای ازلی دارد که همان عالم یکتا و حالت یگانگی با طبیعت است.

دوگن با بهره‌گیری از تالیفاتی همچون «مادیکیه» و «هوان تان سوان چی» که درباره زمان هستند، چیز بیشتری برای عرضه داشت. او تجربه زمان را به عنوان یک سیستم تفکر طراحی کرد و در ادامه در مورد زندگی و مرگ نیز مفاهیمی به دست داد. آموزه یوجی، اوج تأملات دوگن درباره زمان و مرگ است که در فصلی از کتاب «قلب شوبوگنزو» بدان پرداخته است. بر این اساس، نظریه زمان نزد دوگن عموماً دارد: ۱- حال مطلق ۲- زمان مندرج در عمل ۳- زمان ابتدایی ۴- تداوم زمان ۵- زمان ویژه و ع- این همانی هستی زمان.

به عقیده او زمان، ابزاری است که در جهت درک واقعیت به کار می‌آید. در مولفه ششم، دوگن زمان را به هستی پیوند می‌زند و تا آن جا پیش می‌رود که می‌گوید زمان بدون هستی هیچ مفهومی ندارد. می‌گوید: زمان، هستی است و هستی، زمان. بکوش همه چیز را از زمان ببینی. و شاید مرتبط ترین مولفه با این مولفه ششم، مولفه سوم یعنی زمان ابتدایی باشد، آن جا که می‌گوید: یوجی سرچشمه همه واحدهای زمان در نظر گرفته می‌شود و همه مخلوقات از یوجی در هستی آمده‌اند اما بدان که بدون در نظر گرفتن زمان، هیچ چیز هستی نمی‌یابد.

آنچه که از بازخوانی این نظریه به دست می‌آید، مفاهیم زمان مقدس و زمان اساطیری است که در آن، دوگن یک «آن» را معادل با یک «آن هستی مند» می‌گیرد. ایزوتسو در تفسیر این جمله می‌گوید: «در این مفهوم، هیچ چیز حتی برای دو لحظه هستی مند نیست. بلکه هر چیز در هر لحظه، چیز جدیدی است.» اصطلاح آشنای خلق مدام در کتاب معروف ایزوتسو نیز از همین تئوری وام گرفته شده است که در آن، مفهوم «اکنون بی‌زمان» که در آن همه چیز، به ادراک در می‌آیند، به روشنی بازگویی اصطلاح هستی-زمان است. از این منظر، سرانجام همه موجودات به هم متصل می‌شوند و به زمان تبدیل می‌گردند. زمان از امروز به هر روز ادامه دارد و از اکنون به اکنون می‌رود. اکنون، بی‌زمان است.

گاه می‌دهد؛ همانند «هنگام» که در زبان پارسی. این خوانش، زمان را عینی می‌سازد. آن را از هستی جدا و تبدیل به امری می‌کند که از آینده می‌جوشد و در گذشته محو می‌شود. همچنین هستی را بدل به چیزی می‌کند که در گستره‌ای محدود و مشخص در درون زمان منبسط بی‌پایان وجود دارد. برای روشن ساختن عدم افتراق میان زمان و هستی، دوگن این دو واژه را به صورت یگانگی (= هستی-زمان) می‌خواند و معنای پنهان در واژه‌های اصیل را بیرون می‌کشد.

در سطور آغازین آموزه یوجی آن جا که از زبان بودایی پیروی می‌کند: برای زمان-هستی، با پاهای باز بر بلندترین قله کوهستان ایستادام / بودای پیر، یوه‌شان وی بن است و قله‌های کوهساران نماینده بعدی از تفاوت‌گذاری است. هنگامی که می‌گوید: برای زمان-هستی، بر زرف‌ترین بستر اقیانوس می‌گذرم، منظور او از زرف‌ای اقیانوس، همانی بی تفاوت با یکپارچگی است. تفسیر خود دوگن این است که «معنای زمان-هستی آن است که آغاز گشته و مامعمولاً در کی سهل انگارانه از آن داریم». اما طبیعتی تریدهای انسان روشنی نایافته، نگرانی در باب خود زمان (=هستی) است. وی باید این تردید را به پرسش بکشد، اما هنگامی که چنین نمی‌کند و در وهم می‌ماند، در این حقیقت تغییری ایجاد نمی‌شود که تریدهای او، خود همچون هر چیز دیگری بخشی از هستی-زمان هستند.

در جایی دیگر از آموزه یوجی، دوگن می‌گوید: «صورت‌ها فهمیده شده‌اند و نامفهوم مانده‌اند. رستی‌ها فراچنگ آمده‌اند و نیامده مانده‌اند.» معنی این عبارت این است که در قلمرو حصول، خود همنوا با کل جهان «می‌برزد» و همه دارماها (=درمه‌ها) در نمود راستین خویش همچون هستی-زمان دیده می‌شوند و تحقق می‌یابند. اما فهمیدن و عدم فهم این مهم، هر دو مربوط است به تمایز گذاری انسانی. این‌ها مجزا از یکدیگر هستند اما همگی در این که تظاهرات هستی-زمانند، با هم برابرند.

به عقیده دوگن، زمان نه تنها می‌گذرد (و حتی با این وجود هم از خود منفک نیست) بلکه در همان حال در هر دو همه آنات حاضر، این جا در دست در من ثبوت می‌یابد و در هر یک از نقاط هستی زمان من، زمان‌های دیگر نیز محاط هستند در حالی که دم حاضر من، همیشه یک نقطه یا مرحله‌ای در گذرگاه زمان است، آن نقطه شامل تمام نقاط دیگر گذشته و آینده نیز می‌شود. از آن جا که هستی زمان، هم آمدن و شدن است و هم نامدن و ناشدن، نمی‌گذرد. و زمان گذشته و همه زمان‌های دیگر، همواره در دست همین جا حاضرند.

می‌گوید تو زمان را چنان شناخته‌ای که هیچ نمی‌کنند جز عبور. همچون امری هنوز فرانسیده، نمی‌بینی اش. گرچه ادراکات مختلف ما زمان هستند، این اقبال راندارند که توسط زمان جذب شوند. پس چه مجالی است فرار رسیدن یکی زمان را، هنگامی که تو مانع رو به راهایی تام را در هم خواهی شکست؟ حتی اگر کسی آن، مسکن-موضع را بشناسد، کیست که بتواند به راستی بیانی آورد که ابقا کند آنچه که وی چنین بدان نائل گشته است را؟ این، همان زیستن در آزادی کامل است؛ آزاد از دارما، مسکن مسکن مقام‌ها و آزاد از هستی-زمان. از نظر دوگن از آن جا که رسیدن و نرسیدن، هر دو هستی زمان‌اند، مسئله بر سر چیزی که باید بدان رسید و ناکامی در این کار نیست. همچنین نرسیدن نیز برای اشاره به امری که در نهایت حاصل خواهد شد ولی هنوز چنین نشده، به کار نرفته است. به عبارت دیگر،

